

شمشیر محمد

یوری آونیری

Uri Avnery رهبر جمعیت اسرائیلی «جبهه صلح» Israeli Peace Bloc و نماینده سابق کنیست.

۲۵ سپتامبر ۲۰۰۶

www.france-palestine.org

سخنان پاپ در هفته گذشته که در سراسر دنیا طوفان برانگیخت، درست در راستای جنگ صلیبی بوش با «اسلام فاشیستی» و در بستر «جدال تمدن ها» قرار دارد.

از زمانی که امپراتوران روم مسیحیان را جلوی شیر درنده می انداختند، رابطه امپراتوران و سران کلیسا تغییرات بسیار به خود دیده است.

کنستانتین کبیر که در سال ۳۰۶ میلادی، یعنی ۱۷۰۰ سال پیش، امپراتور شد، مسیحیت را در امپراتوری خود، که فلسطین جزوی از آن به شمار می رفت، رواج داد. قرن ها بعد، کلیسا بین بخش شرقی (ارتدوکس) و بخش غربی (کاتولیک) تقسیم شد. در غرب، اسقف رم که لقب پاپ گرفت، مصرانه خواستار شد که امپراتور برتری او را به رسمیت بشناسد.

مبارزه بین امپراتورها و پاپ ها نقشی مرکزی در تاریخ اروپا بازی کرده و بین مردم تفرقه افکنده است. این مبارزه از فراز و نشیب های فراوان گذشته است. برخی امپراتورها گاه پاپ را عزل کرده یا از قلمرو خود اخراج کرده اند، چنانکه برخی پاپ ها نیز گاه امپراتور را برکنار کرده از جامعه مسیحی اخراج نموده اند. یکی از امپراتورها، هانری چهارم [۱۶۱۰-۱۵۵۳] «به زیارت کانوسا رهسپار شد» [کانوسا مقر پاپ بود در ایتالیا آن زمان] و سه روز با پای برهنه روی برف جلوی کاخ پاپ انتظار کشید تا او مرحمت کند و فرمان طرد امپراتور از جامعه مسیحی را لغو نماید.

اما دوره هایی هم وجود داشت که امپراتورها و پاپ ها در صلح و آشتی می زیسته اند. امروز ما شاهد چنین وضعی هستیم. بین پاپ کنونی، بندیکت شانزدهم، و امپراتور کنونی، جرج بوش دوم، هماهنگی بسیار جالبی وجود دارد. سخنان پاپ در هفته گذشته که در سراسر دنیا طوفان برانگیخت، درست در راستای جنگ صلیبی بوش با «اسلام فاشیستی» و در بستر «جدال تمدن ها» قرار دارد.

در جریان سخنرانی خود در یک دانشگاه آلمان، پاپ دویست و شصت و پنجم چیزی را که به نظرش تفاوت عظیم بین مسیحیت و اسلام است پیش کشید و آن اینکه: مسیحیت مبتنی بر تعقل است ولی اسلام آن را نمی پذیرد و دیگر اینکه مسیحیان در کارهای خداوند منطق می بینند، ولی مسلمانان حاضر نیستند در کارهای خدا منطق جست و جو کنند.

من که یک ملحد (بیخدای) یهودی هستم، قصد مداخله در این بحث ندارم و می فهمم که منطق پاپ از ظرفیت معمولی من فراتر است. ولی نمی توانم به عنوان یک اسرائیلی که در جوار خط گسله* ی این «جنگ تمدن ها» بسر می برد یک عبارت را نادیده بگیرم.

پاپ برای آنکه ثابت کند که اسلام از خرد و تعقل تهی ست می گوید که محمد پیغمبر اسلام به پیروانش دستور داده است که دین شان را با شمشیر اشاعه دهند و بپراکنند. از نظر پاپ این عقلانی نیست زیرا ایمان زاده روح است نه تن. پس، چگونه شمشیر می تواند بر روح تأثیر بگذارد؟

پاپ برای اینکه سخنش را مستند کند از بین سندها نقل قولی از یک امپراتور بیزانسی، که البته به کلیسای شرق، کلیسای رقیب تعلق داشته، ذکر می کند. در پایان قرن چهاردهم امپراتور مانوئل دوم پائولوگ از گفتگویی سخن به میان آورده - این دست کم چیزی ست که خود ادعا کرده (و می توان در آن تردید کرد) - که با یک عالم مسلمان ایرانی - که نام نمی برد - داشته است. وقتی بحث بین شان گرم شده بوده، امپراتور (باز هم بنا به گفته پاپ) به طرف مقابلش چنین می گوید: «فقط به من نشان بدهید که محمد چه چیز جدیدی آورده است، خواهید دید که جز چیزهای اهریمنی و غیر انسانی نیاورده است، مانند اینکه دستور داده دینی را که آورده بوده با شمشیر اشاعه دهند و بپراکنند.»

سخنان پاپ باعث طرح سه سؤال می شود: الف) چرا امپراتور چنین سخنانی بر زبان آورده بوده؟ ب) آیا این حرفها موثق است؟ پ) و بالاخره اینکه چرا پاپ کنونی آنها را نقل می کند؟

وقتی مانوئل دوم رساله خود را نوشت در رأس یک امپراتوری درحال احتضار بود. وی در ۱۳۹۱ بر سر کار آمد، زمانی که از امپراتوری سابقاً باشکوه او جز چند شهر باقی نمانده بود. حتی همین چند شهر هم از سوی ترک های عثمانی تهدید می شد.

در همین دوره معین، ترک های عثمانی به سواحل دانوب رسیده بودند. آنها بلغارستان و شمال یونان را فتح کرده بودند و دوبار سپاهیان اعزامی را که اروپا برای نجات امپراتوری شرقی گسیل داشته بود شکست داده بودند. در ۲۹ مه ۱۴۵۳، تنها چند سال پس از مرگ مانوئل دوم، پایتخت روم شرقی یعنی قسطنطنیه (استانبول امروز) به تصرف ترک ها درآمد و به امپراتوری بیزانس که هزار سال دوام آورده بود پایان داد.

مانوئل در دوره فرمانروایی خود به همه پایتخت های اروپا سفر کرد تا پشتیبانی آنان را جلب کند. او وعده داد که کلیسا را دوباره متحد کند. هیچ شکی نمی توان داشت که وی این رساله مذهبی را برای تشویق مسیحیان به قیام علیه ترک ها و قانع کردن آنان به دست زدن به یک جنگ صلیبی دیگر نوشته است. هدف دست زدن به عمل بود و الهیات در خدمت سیاست قرار داشت.

بدین معنا، سخنانی که پاپ نقل کرده دقیقاً به خواست های امپراتور کنونی، یعنی جرج بوش پاسخ می دهد. بوش نیز می خواهد دنیای مسیحی را علیه «محور شر» که اکثریت آن مسلمان اند متحد کند. مضافاً بر اینکه ترک ها امروز هم دارند درهای اروپا را می کوبند، البته این بار به نحوی مسالمت آمیز. به خوبی می دانیم که پاپ از نیروهای پشتیبانی می کند که با ورود ترکیه به اتحادیه اروپا مخالف اند.

اکنون ببینیم که آیا حقیقتی هم در حرف های مانوئل دوم نهفته است؟

پاپ، خود، حرفها را با احتیاط بر زبان آورد. او به عنوان یک متخصص جدی و شناخته شده الهیات نمی توانسته به خود اجازه دهد که نصوص را تحریف کند. بنا بر این پذیرفته است که قرآن رسماً ممنوع کرده است که دین را از طریق اعمال زور اشاعه دهند. وی از سوره دوم قرآن، آیه ۲۵۶ نقل کرد که می گوید: «در کار دین اکراه (اجبار) روا نیست.»

چطور می توان چنین بیان قاطعی را نادیده گرفت؟ پاپ مطرح می کند که این حکم متعلق به

زمانی است که پیغمبر در آغاز فعالیت خویش بوده و هنوز ضعیف و بدون قدرت بوده است و بعدها است که دستور داده شمشیر را در خدمت دین به کار گیرند. چنین دستوری در قرآن وجود ندارد. مسلم است که محمد در جنگ خود با قبایل رقیب - مسیحی، یهودی و غیره - در شبه جزیره عربی، زمانی که دولت خود را برپا می کرد، به کار گرفتن شمشیر را توصیه کرده است. اما این یک اقدام سیاسی است، نه مذهبی؛ اقدامی برای تصرف یک سرزمین، نه اشاعه دین.

مسیح گفته است: «آنها را با نتایج [اعمال] شان خواهید شناخت.» برخورد اسلام را با سایر مذاهب باید بر اساس اعمالی که انجام شده قضاوت کرد: باید دید که رهبران مسلمان طی بیش از هزار سال که قدرت «اشاعه دین با شمشیر» را داشتند چگونه رفتار کرده اند.

خیلی صریح باید گفت که آنها چنین کاری نکردند.

طی قرن ها مسلمانان بر یونان حکومت کردند. آیا یونانی ها مسلمان شدند؟ آیا کسی حتی کوشید آنان را مسلمان کند؟ خیر، برعکس، یونانی ها بالاترین مقامات را در دولت عثمانی بر عهده داشتند. بلغاری ها، صربی ها، رومانیایی ها، مجارها و دیگر ملل اروپایی هرکدام زمانی تحت سلطه عثمانی زیسته و همه به مسیحیت وفادار مانده اند. هیچ کس آنها را به مسلمان شدن مجبور نکرده و عموماً مسیحی مؤمن باقی مانده اند.

درست است که آلبانیایی ها و بوسنیایی ها به اسلام گرویدند. ولی هیچ کس چنین ادعایی نمی کند که آنها تحت اجبار چنین کرده اند. آنها، در واقع، اسلام را پذیرفته اند تا نظر موافق حکومت را به خود جلب کنند و از آن استفاده نمایند.

در ۱۰۹۹ صلیبیان بیت المقدس را فتح کردند و بی هیچ تبعیضی اهالی مسلمان و یهودی را به نام مسیح قتل عام کردند. در آن دوران، پس از ۴۰۰ سال اشغال فلسطین به دست مسلمانان، هنوز مسیحیان در این کشور اکثریت داشتند. در طول این مدت دراز، هیچ اقدامی برای تحمیل اسلام به آنان صورت نگرفته بود. تنها پس از اخراج صلیبیان بود که اکثریت اهالی شروع به پذیرش زبان عربی و دین اسلام کردند - و همین ها هستند نیاکان اغلب فلسطینی های امروز.

مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی خواسته باشد اسلام را بر یهودیان تحمیل کند. همان طور که می دانیم، یهودیان اسپانیا [اندلس] تحت حاکمیت مسلمانان، از چنان شکوفایی برخوردار بودند که تقریباً در هیچ جای دیگر تا امروز دیده نشده است. شاعرانی چون یهودا هاله وی Yehuda Halevy آثارشان را به زبان عربی می نوشتند و همین طور (موشه) میمونی کبیر*. در اسپانیای مسلمان، یهودیان به عنوان وزیر، شاعر و دانشمند کار می کردند. در شهر مسلمان تولدو Toledo/ Tolède دانشوران مسیحی، یهودی و مسلمان دستجمعی کار می کردند و متون فلسفی و علمی قدیم یونان را ترجمه می کردند. حقیقتاً عصر طلایی بود. چطور چنین چیزی امکان داشت اگر پیغمبر دستور داده بود که «دین را با شمشیر اشاعه دهند»؟

آنچه بعدها رخ داد از این هم گویاتر است. زمانی که مسیحیان دوباره اسپانیا را تصرف کردند و بر مسلمانان چیره شدند، حکومت ترور مذهبی برپا کردند. یهودیان و مسلمانان در برابر انتخابی بسیار سخت قرار گرفتند: یا مسیحیت را بپذیرند یا اینکه کشتار شوند یا از آنجا بروند. خب، صدها هزار یهودی که حاضر نشدند از دین خود دست بکشند به کجا پناه بردند؟ تقریباً همگی آن ها در کشورهای مسلمان با آغوش باز پذیرفته شدند. یهودیان سفاراد (اسپانیایی) در تمام کشورهای مسلمان مستقر شدند از مراکش در غرب، تا عراق در شرق. از بلغارستان (که آن زمان جزوی از امپراتوری

عثمانی بود) در شمال، تا سودان در جنوب. در هیچ جا مورد آزار و ستم قرار نگرفتند. هیچ چیزی از نوع شکنجه های انکیزیسیون، شعله های Autodafé (دادگاه تفتیش عقاید)، عملیات نابود سازی جمعی، عملیات وحشتناک طرد و اخراج دستجمعی که تقریباً در تمام کشورهای مسیحی تا زمان هولوکاست علیه یهودیان رخ داد در کشورهای مسلمان دیده نشده است.

چرا چنین بود؟ زیرا اسلام با صراحت هرگونه شکنجه و آزار «اهل کتاب» (یهودیان، مسیحیان و...) را ممنوع کرده بود. در جامعه مسلمان، برای یهودیان و مسیحیان جایگاه ویژه ای در نظر گرفته شده بود. آنها از کلیه حقوق، تقریباً به طور برابر برخوردار بودند. آنها باید مالیات محلی خاصی [جزیه] می پرداختند، اما از خدمت نظام معاف بودند. این عوض و جبرانی بود که بسیاری از یهودیان حقیقتاً از آن راضی بودند. گفته می شود که برخی از رهبران مسلمانان تلاش برای مسلمان شدن یهودیان را تأیید نمی کردند زیرا از این طریق درآمد مالیاتی شان کاهش می یافت. هر یهودی صادقی که از تاریخ مردم خویش مطلع باشد نمی تواند عمیقاً سپاسگزار اسلام نباشد، زیرا اسلام یهودیان را طی ۵۰ نسل محافظت کرده است، حال آنکه دنیای مسیحیت به آزار و شکنجه یهودیان می پرداخت و بارها کوشیده بود آنها را «با شمشیر» مجبور به ترک دین خود کند.

تاریخ «اشاعه دین با شمشیر» افسانه ای تبهکارانه و یکی از اسطوره هایی است که در جریان جنگ های بزرگی که در اروپا علیه مسلمانان صورت گرفته ساخته و پرداخته شده است - یعنی در جریان تصرف مجدد اندلس (اسپانیا) به دست مسیحیان که مسلمانان و یهودیان را کشتار یا اخراج کردند، در جنگ های صلیبی و در عقب راندن ترک ها که در آستانه تصرف وین بودند. احساس من این است که پاپ آلمانی، نیز صادقانه این حکایت ها را باور دارد. معنای این حرف این است که رهبر دنیای کاتولیک، که خود یک متأله مسیحی ست زحمت مطالعه ادیان دیگر را به خود نداده است.

اما پرسش این است که او چرا این سخنان را در ملاء عام بر زبان آورد؟ و چرا اکنون؟

ما ناچار باید آن را در بستر جنگ صلیبی جدید بوش و طرفداران انجیلی اش درک کنیم با شعارهای «اسلام فاشیستی»، «جنگ فراگیر با تروریسم» که در آن «تروریسم» مترادف با مسلمانان است. از نظر پیروان بوش، این تلاش بدخواهانه ای ست برای توجیه سلطه بر منابع نفتی جهان. این نخستین بار در تاریخ نیست که عریانی منافع اقتصادی را با لباس مذهبی می پوشانند؛ چنان که نخستین بار نیست که یورش دزدان نام جنگ صلیبی به خود می گیرد.

سخنان پاپ همه چیز را با هم خلط می کند. چه کسی می تواند پیامدهای وحشتناک آن را پیشگویی کند؟

ترجمه برای اندیشه و پیکار ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۶

* ligne de faille خط گسله (در زمین شناسی، هریک از گسیختگی های آشکوب های موازی طبقات زمین - فرهنگ معین).

** ابو عمران موسی بن میمون بن عبیدالله، متأله، فیلسوف و پزشک یهودی اندلسی (۱۲۰۴-۱۱۳۵).

این مقاله را می توان به زبان عبری و انگلیسی روی سایت gush-shalom.org یافت.

www.peykarandeesh.org

انتشارات اندیشه و پیکار